شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۴
۳ ذی‌القعده ۱۴۴۶
شماره ۴۴۷۹

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۶٪	۱۳↓ ۲۴↑
صبح ۱۵	ظهر ۲۳
عصر ۲۱	شب ۱۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۳۶	نیمه شب شرعی ۲۲:۴۱:۲۶
غروب آفتاب ۱۸:۱۹:۰۹	اذان صبح فردا ۰۳:۰۲:۱۶
اذان مغرب ۱۸:۳۸:۴۰	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۶:۵۹

حدیث

امام رضا(ع):
هرکه خود را به عبادت شهره سازد، به دین (دینداری) او بدگمان باشید.

گزیده حکمت نامه رضوی، صفحه: ۳۸۸

اول شخص

پادشاه نُت‌ها

یادی از بابک بیات، موسیقی‌دان فقید کشورمان که آهنگ‌سازی سریال «ولایت عشق» را به عهده داشت

مریم شیعه| بابک نوزده ساله است. در هنرستان موسیقی خوانده است و بعدگذر از هفت‌خان رستم، عضو نخستین گروه اپرای تهران شده است. اگرچه همیشه جایی حوالی هنر و هنرمندان پرسه می‌زد، عضویت در این گروه به نقطه عطف زندگی‌اش تبدیل می‌شود. این گروه زیر نظر ثمین باغچه‌بان، اولین باغچه‌بان و نصرت‌ا... زابلی اداره می‌شود. استادانی که نظیر نداشتند و ندارند. در تمام پنج سالی که آنجا می‌ماند، وقتش را صرف یادگیری موسیقی کلاسیک جهانی می‌کند. همه چیز درست پیش می‌رود. این مسیر تازه برایش نوید بخش روزهای خوب است. در میانه این مسیر با محمد اوشال آشنا می‌شود. اوشال آهنگ‌ساز و رهبر ارکستر جازفلوریک است. ساز به فصل مشترک زندگی این دو نفر بدل می‌شود. دوستی‌شان شکل می‌گیرد، ریشه می‌دواند و هر روز عمیق و عمیق‌تر می‌شود. پنجره‌ای تازه و وسیع از عالم موسیقی به‌روی بابک باز می‌شود. اشتیاق او به موسیقی بیشتر از هر زمان دیگری است. توی سرش مدام نت‌ها را بالا و پایین می‌کند و تمام ساعت‌های فراغتش به ساز زدن می‌گذرد. با ایرج جنتی عطایی آشنا می‌شود. شاعر، ترانه‌سرا و نمایش‌نامه‌نویس شناخته شده‌ای که کنار بابک موسیقی را هم دنبال می‌کند. «بابک بیات مطلق» به یکی از شناخته‌شده‌ترین نوازنده‌ها، تنظیم‌کننده‌ها، آهنگ‌سازهای موسیقی فیلم و موسیقی پاپ ایرانی تبدیل می‌شود.

از خانه ۴۸ متری...

پدرش متولد و بزرگ‌شده جایی حوالی تهران است. جایی میان دو شهر تهران و ساوه که مامونیه نام دارد. نام مامونیه از مام می‌آید؛ مام یعنی مادر. پدرش آرزو دارد او به دانشگاه افسری برود و بابک روی هدفش پافشاری می‌کند. نام و نام خانوادگی‌اش را دوست ندارد. دوست داشت کوتاه‌ترش کند. ادای کامل نام و نام خانوادگی‌اش وقت و انرژی زیادی می‌گرفت. کمتر هم پیش می‌آمد کسی او را به طور کامل صدا بزند. «علی حسین بیات زرندی مطلق» بعدها زرندی را برمی‌دارد و از اسم مستعار بابک استفاده می‌کند. می‌شود بابک بیات مطلق. در کوچه‌پس‌کوچه‌های جنوب تهران بزرگ می‌شود. همه خاطرات کودکی‌اش در پیچ‌وخم خیابان‌های شهباز، سرآسیاب دولاب و شکوفه شکل می‌گیرد. خانه‌شان قدیمی است. آن‌قدر که با هر صدای کوچکی، همسایه‌ها پشت در خانه سبز می‌شوند. آن ساعت‌هایی از روز، ساز را دست می‌گیرد که صدای همسایه‌ها را درنیاورد. خانه‌شان ۴۸ متر است. پنج نفری در آن خانه زندگی می‌کنند. پدر، مادر و دو برادرش که رابطه خوبی باهم دارند. عاطفه، مهربانی و فداکاری والدینش، پررنگ‌ترین خاطره روزهای کودکی‌اش است. ملودی‌های تازه را وقتی زیر لب زمزمه می‌کند که سوز و نم و سرمای زمستان از سوراخ کفش‌هایش عبور می‌کنند و تنش را به لرزه می‌اندازند. فرقی نمی‌کند مقصد کجاست، او تمام مسیر مشغول چیدن نت‌ها توی سرش است.

... تا قله آهنگ‌سازی

ورودش به دنیای سینما با ساخت موسیقی متن فیلم شروع می‌شود. آن هم فیلم سینمایی خاطره‌انگیز و به‌یادماندنی «حسن کچل» از علی حاتمی. با بزرگ‌ترین سینماگران ایران همکاری می‌کند. آهنگ‌سازی کارهای فاخر بسیاری را انجام می‌دهد. بیش از صد اثر برای سینمای ایران تولید می‌کند. از «پهلوانان نمی‌میرند» و «مردی شبیه باران» گرفته تا «شب مکافات» و البته سریال خاطره‌انگیز «ولایت عشق». او موسیقی متن به‌یادماندنی «ولایت عشق» را می‌سازد و محمد اصفهانی روی آن می‌خواند. شعر از دعبل خزایی است که وقتی در سال ۱۳۷۹ به روی آنتن می‌رود، مورد استقبال بینندگان تلویزیون قرار می‌گیرد. او با آهنگ‌سازی‌هایش، صدای خیلی از خواننده‌ها را هم در گوش تاریخ جاودانه می‌کند. محمد اصفهانی خود را مدیون او می‌داند. بعدها به مانی رهنما، حامی، نیما مسیحا و سیامک عباسی و... آموزش موسیقی می‌دهد. او از معلمان خوش‌آوازه و خوش‌نام موسیقی ایران است. سیزده‌بار نامزد دریافت سیمرغ بلورین می‌شود و سه بار این جایزه را از آن خود می‌کند. مرگ پسرش مانی تا عمق استخوان‌هایش را می‌سوزاند اما دوباره خودش را به زندگی برمی‌گرداند. رفتن مانی برای مدتی او را از حرفه‌اش دور می‌کند اما دوباره برمی‌گردد. او تا پنجم آذرماه سال ۱۳۸۵ که بر اثر نارسایی کبدی در بیمارستان ایران‌مهر تهران بستری شد و درگذشت، به آهنگ‌سازی مشغول بود. روحش شاد و یادش گرامی!

نت به نت عاشقی

سریال «ولایت عشق» به کارگردانی مهدی فخیم‌زاده در سال ۱۳۷۹ از شبکه یک سیما به روی آنتن رفت. آهنگ‌سازی این اثر را بابک بیات انجام داده و خوانندگی آن با اجرای محمد اصفهانی بر اساس شعری از دعبل خزایی انجام شده است. نسخه اصلی این آلبوم دارای پانزده قطعه است که چهار قطعه از آن با صدای محمد اصفهانی به ضبط رسیده است. بابک بیات که پس از ولایت عشق ساخت موسیقی هیچ سریالی را قبول نکرد در زمان حیات خود در مصاحبه‌ای با ایسنا درباره موسیقی سریال «ولایت عشق» بیان کرده بود: «اگر شما به سریال‌های مهم دیگر که مورد توجه واقع شده نگاهی بیندازید، می‌بینید که موسیقی آن سریال یک ترانه دارد و چیز دیگری از موسیقی آن سریال در یاد و خاطره‌تان باقی نمانده است. ولی در سریال «ولایت عشق» ترانه در درجه اول کار نبوده است. من موسیقی مجموعه امام رضا(ع) را با استفاده از موسیقی مذهبی جهانی کار کردم. یعنی تعزیه خودمان را با کرال کلیسا تلفیق کردم و تم این مجموعه را درآوردم که بیشتر کرال با صدای انسان‌ها اجرا می‌شود. در قرون وسطی معتقد بوده‌اند که صدای انسان سمبل پاکی‌هاست. به همین خاطر فقط اجازه می‌داده‌اند که در کلیسا از صدای انسان استفاده شود، دقیقا مثل تعزیه خودمان. در دوره قاجاریه سازهایی هم با تعزیه تلفیق شد و درگام‌ها و دسته‌های مختلف تعزیه، موسیقی‌مان را سینه به سینه حفظ کردیم.»

برای مشاهده تیتراژ سریال «ولایت عشق» و شنیدن این قطعه کد را اسکن کنید.

روایت رضوی

نگه‌دار دست مرا با نگاهی

عاطفه جعفری
نویسنده و شاعر افغانستانی

برای درخواست حاجتی رسیدم محضر امام. حواسم به صحنه‌ای در حرم جلب شد و حس کردم وظیفه دارم به زائر تذکری بدهم، تذکرم را دادم بی‌آنکه یک لحظه گمان کنم این حرم صاحب دارد خادم دارد هرکسی کار خودش را خوب بلد است. رفتم گوشه‌ای از صحن انقلاب نشستم و شروع کردم به ذکر گفتن. خدام خواستند که برای خلوت شدن مسیر جابه‌جا شویم چون تسبیح در دستم بود چادرم افتاده بود روی دوشم. همان‌طور که چادرم روی دوشم بود از جایم برخاستم و یکهو یک پیرمرد وسط جمعیت گفت: حجابت را رعایت کن! خشکم زد. گفتم: من بی‌حجابم؟

گفت: بله شما چادرت از سرت افتاده و باید چادرت را بپوشی. نشستم گوشه صحن و آن‌قدر حرف پیرمرد برایم سنگین آمده بود که فقط گریه می‌کردم.

مسلمان! منکه حجابم کامل است چرا تذکر بیجا می‌دهی؟ داشتم گلایه‌اش را به امام می‌کردم که یادم آمد ابتدای ورود به صحن به یک نفر تذکری دادم که شاید آن هم بجا نبود. عرض حاجتم را پاک فراموش کردم و سپردم به خود امام. من هنوز خیلی کار داشتم باخودم.

اصلا آداب زیارت این نبود که کسی جز امام را ببینی، اصلا نمی‌دانم تذکرم درست بود یا نبود حتی نفهمیدم واقعا تذکری که دریافت کردم حقم بود یا نه، اما این اتفاق باعث شد چندروزی به این فکر کنم که وقتی کسی وارد این حریم شده، به امام پناه آورده و چیزی که این حریم زیاد دارد خادم است که وظایفشان را خوب بلدند.

بارها بعد از آن اتفاق با این دوبیت
از شعر محمود حبیبی کسبی از امام خواستم که مرا در پناه خودش بداند و از احوالاتم شبیه زائرانش مراقبت کند.

(لب دره نفس لغزیده پایم / نگه دار دست مرا با نگاهی
منم آن گنهکار امیدواری / که دارد ز لطف تو پشت و پناهی)

اصلا هرطور خودش صلاح می‌داند، اگر خواست عتاب کند! اگر خواست ببخشد و بگذرد. فقط در پناهش نگهمان دارد.

مگر ما غیر از امام چه کسی را در این همواره روزمرگی‌هایمان داریم؟

چکامه

مسافری که همیشه سر سفر دارد ..... برای همسفران حکم یک پدر دارد
سفر به خیر مسافر خدا به همراهت ..... برو! امام رضا از دلت خبر دارد

فاطمه نانی زاد

امام رضا از دلت خبر دارد

قاب طلا

پا در رکاب برای مشهد

حمید سلطان‌آبادیان
عکاس و نویسنده

- با همین دوچرخه می‌خوای بری مشهد؟

پسرک به دوچرخه کوچکش نگاه می‌کند و لبخند می‌زند. دوچرخه قرمزرنگ، کوچک‌تر از آن است که پاهای او با آن دمپایی‌های آبی‌رنگی که برایش بزرگ است به‌راحتی روی رکاب‌هایش قرار بگیرد. روی تنه دوچرخه خط و نشان‌هایی از سال‌ها بازی و زمین‌خوردن به یادگار مانده است. خط و خش‌هایی که هرکدام، قصه‌ای در دل خود نهفته دارند. ترمزی درکار نیست، شاید علت این یادگارهایی که روی تنِ دوچرخه مانده است همین باشد. خدا می‌داند چقدر هر دو با هم زمین خورده‌اند و باز بلند شده‌اند. فرمان دوچرخه کمی کج شده و با طناب باریک سبزرنگی، محکم به بدنه بسته شده است. انگار که پسرک، خودش با دستان کوچکش راهی برای رام کردن این اسب قرمز و سرکش پیدا کرده و او را گوش به فرمان خودش کرده است. حالا این دوچرخه، شبیه اسب وفاداری شده است که هر روز صاحبش را از کوچه‌ها و گذرها می‌گذراند تا او را به رؤیاهای دوردستش برساند. شاید هم به شهرهای دوردست. پسرک، همچنان لبخند می‌زند و چیزی نمی‌گوید. چشم‌های سیاه و شوخش و نگاه مهربانش، جهانی است برای خودش. موهایش کوتاه و مرتب است، چهره‌اش آفتاب‌خورده و گونه‌هایش از سلامت و بازی‌های روزانه سرخ شده‌اند. درست شبیه رنگ اسب کوچکش.

پسرک، با همان لبخندی که از صورتش پاک نمی‌شود جواب می‌دهد:

- بعله، باهاش همه این کوچه‌ها رو رفتم، یک عالمه تمرین کردم. دستی به سر و تن دوچرخه‌اش می‌کشد. گره‌های طناب روی فرمان را سفت می‌کند و خاک‌های روی لاستیک دوچرخه را تمیز می‌کند. زین کوچکش را مرتب می‌کند و قسمتی که ابرش کنده شده را با دست می‌پوشاند. انگار می‌خواهد نشان بدهد که دوچرخه‌اش آن‌قدر هم که به نظر می‌آید قدیمی نیست. پسرک هوای دوچرخه‌اش را دارد.

- باشه، قبول. حالا ان‌شاءا... وقتی رسیدی به مشهد، اول از همه کجاش می‌خوای بری؟

- می‌خوام برم حرم امام رضا

این بار جواب سؤال را بدون مکث می‌گوید. دو ستاره‌ای که درون چشم‌هایش جا خوش کرده‌اند، درخشان‌تر می‌شوند و لبخندش پررنگ‌تر. فرمان دوچرخه را بلند می‌کند و چرخِ سفید جلو را با ضربه پایش می‌چرخاند. این طوری می‌خواهد آمادگی دوچرخه‌اش را نشان بدهد.

- به به، خوش به سعادت تو و دوچرخه‌ات. نائب‌الزیاره ما هم باشی ها. حتما وقتی رسیدی حرم، از امام رضا یک دوچرخه نو و بزرگ‌تر می‌خوای؟ آره؟

پسرک دوباره می‌خندد. دوچرخه را از کنار دیوار برمی‌دارد و سوارش می‌شود. هنوز چند رکاب بیشتر نزده که دمپایی‌اش را روی زمین می‌کشد. دوچرخه می‌ایستد. سرش را برمی‌گرداند و می‌گوید:

- نه، همین خوبه. فقط تو حرم دعا می‌کنم که بابای فریدم براش یک دوچرخه بخره که دفعه بعدی با هم بریم. فرید پسر همسایه‌مونه.

عکس: فرهاد فرید

پسرک پایش را از روی زمین برمی‌دارد و دوباره پا بر رکاب می‌شود. با آن دمپایی‌های آبی بزرگ طوری رکاب می‌زند که آدم فکر می‌کند همین الان عازم مشهد است. حتی زمین هم زیر چرخ‌های کوچک دوچرخه او می‌چرخد. انگار می‌داند که این زائر کوچک، بزرگ‌ترین دل دنیا را توی سینه‌اش دارد.

طرح روز

روی هفتاد و دو ملت جز در آن درگاه نیست

طرح: عمار ابوالفتحی

هنر رضوی

قرار دل بی‌قرار

کوتاه درباره فیلم سینمایی «بدون قرار قبلی» که موضوع آن رضوی است

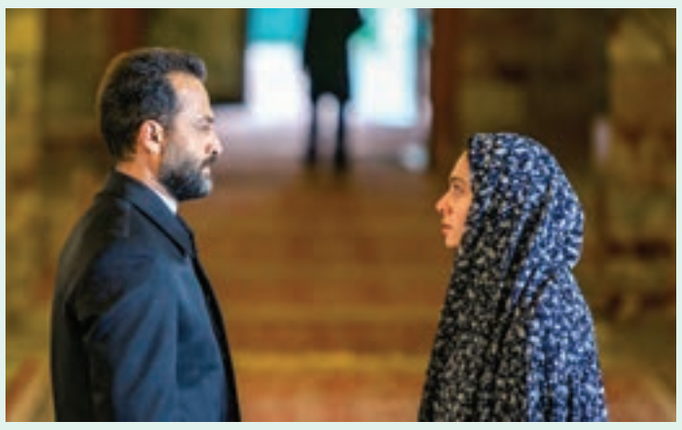

فیلم سینمایی «بدون قرار قبلی» به کارگردانی بهروز شعیبی، سینماگر مشهدی و تهیه‌کنندگی محمود بابایی است که نخستین بار در چهلمین دوره جشنواره فیلم فجر اکران شد و سیمرغ بلورین بهترین فیلم سینمایی از نگاه ملی و بهترین صداگذاری را از آن خود کرد. داستان فیلم درمورد دختری به نام یاسمن است که پس از سال‌ها به دلیل مرگ پدرش از آلمان به ایران بازگشته و به زادگاه پدرش مشهد آمده است. یاسمین شناختی از پدرش ندارد و میراثی که پدر برایش به جای گذاشته است باعث تعجب او می‌شود. اما دیدار با کسانی که پدرش را می‌شناسند او را به درک تازه‌ای از انسان و مفهوم مرگ می‌رساند.

در این فیلم پگاه آهنگرانی، مصطفی زمانی، الهام کردا و صابر ابر نقش‌آفرینی کرده‌اند. همچنین رضا صابری هنرمند مشهدی و پیشکسوت تئاتر و سینما در این فیلم هنرنمایی کرده است. مسعود سخاوت دوست آهنگ‌سازی این اثر سینمایی را عهده‌دار بوده است.

اکران سکانس‌های زیبایی از حرم مطهر امام رضا(ع) از نقاط قوت «بدون قرار قبلی» است که مخاطب را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.